

مناسبات شیخ خزعل با والی پشتکوه و ایل بیرانوند در رویارویی با حکومت مرکزی

اسماعیل سپهوند، دانشجوی دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه لرستان
سید علاء الدین شاهرخی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)*
مهدی صلاح، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

شیخ خزعل در خوزستان یکی از نیروهای مرکزگرایز در اواخر قاجار بود که با تکیه بر رشته‌های از عوامل داخلی و خارجی به مانند ضعف قاجارها و جنگ جهانی اول توانسته بود تا حدودی خودمختاری به دست آورد. حکومت والی بر پشتکوه که با شیخ خزعل متحد بود و همچنین موقعیت راهبردی لرستان با وجود خاندان‌های شورشی مانند خوانین زینبی بیرانوند که به مثابه حائلی میان خوزستان و پایتخت عمل می‌کردند از چشم شیخ-خزعل دور نماند تا با این شرایط بتواند در برابر حکومت مرکزی تمرد نماید. نوع پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع دست اول، اسناد، روایات و سایر منابع تحقیقاتی و اساس آن واکاوی این پرسش است: شیخ خزعل برای حفظ قدرت خود بر بخشی از خوزستان در مقابله با حکومت مرکزی چه مناسباتی با والی پشتکوه و خوانین زینبی بیرانوند برقرار کرد؟ حاصل بررسی صورت گرفته بیانگر اینست که شیخ خزعل با برقراری ارتباط پنهانی، تحریک و تشویق انگیزه‌ای، حمایت مالی و تسلیحاتی از والی پشتکوه و خوانین شورشی لرستان به ویژه خوانین زینبی بیرانوند توانست تا مدت‌ها از ورود نیروهای حکومت مرکزی به خوزستان جلوگیری نماید. وی طبق یک برنامه سنجیده با طرح یک زنجیره از نیروهای مرکزگرایز مثل خوانین زینبی بیرانوند و والی پشتکوه از سیلاخور در پیشکوه تا حسین‌آباد در پشتکوه امتداد داشت، توانست با ارسال اسلحه به مخالفان حکومت مرکزی در این مناطق تا مدت‌ها از نفوذ حکومت مرکزی در منطقه تحت نفوذش در محمره جلوگیری کند. در واقع ماندگاری شیخ خزعل در مدت حکومتش بر بخشی از خوزستان بر مبنای طرح یک مناسبات منطقه‌ای از سیلاخور تا حسین‌آباد بود.

واژگان کلیدی: سیلاخور، حسین‌آباد، شیخ خزعل، والی، لرستان، خوزستان، رضاخان.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۸/۲۵

*E-mail: shahrokhi.a@lu.ac.ir

مقدمه

در اواخر دوره‌ی قاجاریه، لرستان (پیشکوه) و خوزستان نیز چونان شمار دیگری از ولایات ایران در آشوب و ناامنی بسر می‌برد. رخداد‌های پس از مشروطه و ضعف هرچه بیشتر حکومت مرکزی در کنار عواملی چون رشد جمعیت ایلات لرستان و خوزستان اسباب ایجاد وضعیتی شد که یکی از مؤلفه‌های آن سرکشی بیشتر رؤسای ایلات و طوایف در این دو منطقه بود. در این میان جنگ جهانی اول هم بر آتش این نابسامانی و ضعف حکومت مرکزی دمید. این مسائل در کنار دخالت قدرت‌های خارجی در امور ایران که بعضاً در قالب حمایت مادی و پخش سلاح در میان برخی حکام و ایلات جلوه می‌یافت قوت بیشتری گرفت. انگلیس برای حفظ منافع مرتبط با نفت و حضور در خلیج فارس به تقویت شیخ-خزعل از خاندان حکومتگر بنی‌کعب در محمره پرداخت. خزعل هم که به این کمک نیاز داشت از آن استقبال کرد. انگلیسی‌ها هم با یک برنامه حساب شده اقدام به تشکیل یک محور از سیلاخور تا حسین‌آباد نمودند و با واسطه قرار دادن شیخ خزعل از رهگذر ارسال سلاح و تقویت مالی از رؤسای ایلات و طوایف و حاکمان محلی پیشکوه و پشتکوه مانند خوانین زینبی بیرانوند در سیلاخور و والی پشتکوه در حسین‌آباد حمایت کردند تا با ایجاد این مناسبات به بخشی از اهداف خود مبنی بر حفظ خوزستان در برابر حکومت مرکزی دست یابند. در رابطه با حکومت و اقدامات شیخ خزعل تاکنون منابع و اسنادی مانند *خاطرات امیراحمدی، تاریخ لرستان والی زاده معجزی، سفرنامه خوزستان، تاریخ پانصد ساله خوزستان* و منابع تحقیقاتی مانند *رضاشاه و نظام ایلی* اثر احمد نقیب‌زاده، مقالاتی مانند: "ایران؛ بریتانیا و خزعل" اثر شبنم برزگر، "سیاست شیخ خزعل در جنوب ایران و خلیج فارس در برابر انگلیس و رضاشاه" از علی‌اکبر کجباف" و "نقش شیخ خزعل در تحولات جنوب ایران در اواخر حکومت قاجاریه" از مریم سعیدیان جزئی، "هویت ایرانی خوزستان در گستره تاریخ" نوشته اصغر جعفری ولدانی به صورت گذرا و به‌طور پراکنده به این روابط و کمربند ایجاد شده توسط شیخ خزعل با حمایت انگلیسی‌ها اشاره دارند ولی توصیف دقیقی از شکل‌گیری و کارکرد آن برای انگلیسی‌ها و شیخ خزعل این محور ارائه نمی‌دهند. درواقع در پژوهش پیش رو کوشش می‌شود تا ابعاد پنهان تشویق خوانین لرستان به‌مانند خوانین زینبی بیرانوند به عصیان علیه حکومت مرکزی توسط شیخ خزعل را واکاوی کند.

اوضاع سیاسی لرستان و خوزستان در اواخر قاجار

در اواخر دوره قاجار به‌ویژه بعد از انقلاب مشروطه، برخی از مناطق ایران از جمله لرستان و خوزستان که دو ایالت مهم در غرب و جنوب‌غربی ایران بودند به‌صورت سرزمین‌های ناآرامی درآمدند. در واقع هرج و مرج نتیجه مشروطه نبود. طبیعی بود نظم پیشین از هم گسسته بود و نظم جایگزینی شکل نگرفته بود و ساختار قدرت هم با نظم نو سر سازگاری نداشت که چنین وضعیتی شکل بگیرد. از نظر اکثریت ایلات ایران انقلاب مشروطه به‌معنی روی کار آمدن دولت‌های ضعیفی بود که به‌تدریج جای خود را به دولت‌های باز هم ضعیف‌تر داد و به‌همین خاطر راهزنی‌ها و چپاول‌ها شدت می‌گرفت (کاتم، ۱۳۸۵: ۵۵). بعد از به سلطنت رسیدن قاجارها، لرستان به دو قسمت پشتکوه و پیشکوه تقسیم شد و طی آن والیان لرستان به پشتکوه محدود شدند و پیشکوه به‌طورمستقیم در دست شاهزادگان قاجار (بهرامی، ۱۳۸۸، ۹۸). سراسر دوره قاجار صحنه کشمکش و درگیری خوانین ایلات لرستان بود (خودگو، ۱۳۸۶، ۲۸). این اوضاع بعد از انقلاب مشروطه بیشتر شد و دولت قاجار در لرستان اقتداری نداشت و قادر به سرکوب شورش‌ها نبود (مستوفی، ۱۳۸۴، ۵۱/۳). از دلایل ناامنی در لرستان تحرکات ایل بیرانوند بوده که در سیلاخور که دروازه لرستان بود، مستقر شده و مناطق تحت‌نفوذ خود را از آنجا تا حدود کبیرکوه در ایلام گسترش داده و شورش آنها بر وخامت اوضاع در این ناحیه افزوده بود (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۹، ۳۰۶؛ صفایی، بی‌تا، ۱۵). از فروپاشی دولت صفویه و رشد قدرت‌های قومی در ایران تا روزگار استقرار و تثبیت قدرت قاجارها در زمان فتحعلی‌شاه، قدرت‌های مستقل نیز در خوزستان رشد می‌کنند. که یکی از آنها عرب‌های کعبی بودند. وجود شاهک‌ها و قدرت‌های محلی مشکل بزرگ تثبیت و استقرار قدرت قاجارها بود. آنها راهی جز از میان برداشتن یا ناتوان ساختن قدرت‌های یاد شده را نداشتند. با اقدامات شاهزادگان قاجاری و حکامی مانند محمدعلی-میرزا دولتشاه، معتمدالدوله و سلیمان‌خان، قدرت قاجارها، به روزگار مرگ محمدشاه در خوزستان به‌طور کامل تثبیت شد (افشار، ۱۳۸۲، ۵۴-۵۳).

شیخ خزعل و شورش علیه حکومت مرکزی

شیخ خزعل پسر حاج‌جابرخان، متولد سال ۱۲۴۲ ش/۱۸۶۳ م. از طایفه اعراب بنی‌کعب عرب خوزستان ملقب به القاب: خان، نصرت‌الملک، معزالسلطنه، سردار ارفع، سردار اقدس، امیرتومان و امیرنویان و دارای نشان‌ها و حمایل نظامی هم بوده و از طرف دولت انگلستان لقب «سیر» نیز داشته

است (لورین، بی‌تا، ۶۴؛ اوپنهایم، ۱۳۸۷: ۳۵۹/۲؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۹، ۱۲۱). وی در سال ۱۲۷۶ش/۱۸۹۷م. به‌جای برادرش به حکومت مروی محمره در خوزستان رسیده و وضع نیمه‌مستقل و نفوذ فراوانی داشت، چنانچه برخی منابع به زبان عربی از او با عناوین «امیرالمحمره»، «شیخ‌المحمره» یاد کرده‌اند و طبق موافقتنامه‌ی محرمانه‌ای که وی در ۱۲۹۳ش/۱۹۱۴م. با دولت انگلستان منعقد کرده بود خود را تحت‌الحمایه آن دولت قرار داده و محافظ تأسیسات نفت جنوب به‌شمار می‌رفت. وی در دوران جنگ جهانی اول، خدمات شایانی به ارتش دوازدهم انگلستان نموده بود و از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کرد (ویلسون، ۱۳۶۳، ۳۳۳؛ عزوی، ۱۳۸۳: ۱۷۰/۷؛ خلیلی، ۱۳۶۵: ۲۷۰/۶؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، ۳۸۲). شیخ‌خزعل از دوره مشروطه به‌بعد در تحولات سیاسی ایران در استان خوزستان نقش مهمی داشته است. وی و خاندانش تیره‌ای از قبیله بزرگ بنی‌کعب بودند. در واقع کعبی‌ها در زمان شاه‌عباس صفوی به منطقه قبان خوزستان کوچ کردند و تا دوره افشار و زندیه تحولات زیادی از سر گذرانده تا سرانجام بر خوزستان تسلط یافتند و بعد از سقوط این سلسله قدرت خود را افزایش دادند. در زمان قاجار طوایف گوناگون این قبیله هر کدام بخشی از خوزستان را به‌تصرف خود در آوردند. شیوخ آل‌خمیس در رامهرمز، محیسن در خرمشهر و اعراب باوی در جنوب اهواز و شرق کارون تسلط یافتند (سپهوند و دیگران، ۱۳۹۵، ۷؛ آبدیان، ۱۳۸۵، ۵۹۱). آل‌محیسن تا زمان برافتادن شیخ‌خزعل (۱۳۰۳ش.) فرمانروای خوزستان جنوبی بودند (ستوده، ۱۳۸۵، ۴۷۵). قبایل عرب خوزستان عموماً برتری شیخ‌خزعل، شیخ محمره را قبول داشتند. وی پادشاه کوچکی بوده و املاک او در خاک عثمانی [عراق عرب] به‌مراتب بیشتر از آنچه اون در خاک ایران داشت، بود. او ارتش زمینی و نیروی دریایی مرکب از چند کشتی بخار را داشت (دمورگان، ۱۳۳۵، ۲۵ و ۲۷؛ اسناد کتاب سبز، ۱۳۶۳، ۳۹). در عهد قاجار با اینکه کعبی‌ها از اتباع دولت ایران بودند اما به‌صورت خودمختار حکومت می‌کردند در واقع طایفه بنی-کعب از دخالت حکومت مرکزی در امورشان خودداری کرده، همواره با قبایل بختیاری ساکن اطراف همکاری داشتند؛ تا جایی که وقتی شاه فردی از ایل بختیاری را به‌حکومت خوزستان می‌گماشت، او با کمک شیوخ عرب آن منطقه را اداره می‌کرد (سعیدیان‌جزی، ۱۳۸۴، ۲۸۹-۲۸۸). عامل ایجاد تنش در مناطق و ایلات در دوره قاجار، اعزام حاکمانی بود که هیچ توانی در کنترل قبایل و ایلات نداشتند و دائماً از طرف دولت مرکزی تعویض می‌شدند. شیخ‌خزعل در شرایطی امیر خوزستان گردید که برادرش مزعل که یکی از رؤسای بانفوذ قبایل عرب محمره بود در سال ۱۲۷۵ش/۱۸۹۶م. به‌طور مشکوک و مخفیانه که دست خزعل نیز در آن بود، ترور شد (سپهر، ۱۳۸۶، ۱/۲۴۸؛ دیولافوا، ۱۳۷۸، ۶۰۵؛ کجیاف، ۱۳۸۴، ۲۹۶). حکومت شیخ‌خزعل، فکر رضاخان و بعضی سیاستمداران در پایتخت را تا حدودی به‌خود

مشغول داشته بود. در واقع برای ملی‌گرایان و تمرکزگرایان پشتیبان رضاخان چنین بود که مادام که شیخ منکوب نشود تمامی تلاش او برای تأمین امنیت در مملکت بیهوده بود (غنی، ۱۳۸۷، ۳۵۴). زیرا او بیرق خودسری را برافراشته و قصد فرمانبرداری از حکومت مرکزی را نداشت و این به معنای مخالفت با نفوذ حکومت مرکزی بود (شریف‌الدوله، ۱۳۸۸، ۱۷۷). شیخ خزعل با استفاده از شرایط و موقعیت سیاسی دولت مرکزی و موقعیت محلی و ارتباط با انگلیسی‌ها توانست بر اعتبار و ثروت خویش بیفزاید. قدرت خزعل در قسمتی از خوزستان برآیند چند عامل بود: ۱- مشکلات دولت ایران ناشی از فقر مالی و استقراض خارجی و انقلاب مشروطه و تحولات پس از آن، ۲- توجه بریتانیا به خرمشهر به منظور تجارت و کشتی‌رانی و سپس نفت، ۳- موقعیت تجاری و اقتصادی خرمشهر (محرره) که امکان ثروت-اندوزی را به شیخ خزعل می‌داد (برزگر، ۱۳۸۸، ۲۳). از اوایل قرن بیستم میلادی بنا به دلایلی بر قدرت شیخ خزعل بسیار افزوده شد؛ اول اینکه حکومت مرکزی که فاقد ارتشی نیرومند بود، گرفتار قیام مشروطیت شده بود و در وضعی قرار نداشت که به جنوب غربی کشور توجهی داشته باشد، دوم اینکه چون امنیت و تجارت هند نیازمند آرامش در خلیج فارس و خوزستان و عراق بود بنابراین همکاری شیخ برای انگلستان ضرورت داشت و سوم اینکه با کشف و استخراج نفت در خوزستان، دولت انگلستان در صورتی می‌توانست از میدان‌های نفتی تازه کشف شده بهره‌برداری کند که شیخ خزعل را تحت حمایت خود بگیرد و نسبت به او متعهد باشد (لورین، ۴۵ و ۵۸-۵۶؛ اتحادیه، ۱۳۷۹، ۸۵ و ۹۴).

شیخ خزعل که به عنوان امیر بخشی از خوزستان شناخته شده بود، بر اساس معاهده ۱۲۸۱ ش. ۱۹۰۲ م. با انگلیسی‌ها به همراهی خوانین بختیاری در راه پیشرفت امور شرکت نفت تلاش می‌کرد و انگلیسی‌ها نفوذ فوق‌العاده‌ای در او داشتند، با پشتیبانی انگلیسی‌ها، شیخ خزعل از به رسمیت شناختن مدیران بلژیکی گمرکات سر باز زده بود؛ در عوض انگلیسی‌ها هم از خودمختاری او در برابر مقامات ایرانی حمایت می‌کردند و حافظ املاک موروثی او بودند (ویلسون، ۱۰۸ و ۱۱۶-۱۱۵؛ کدی، ۱۳۸۱، ۱۴۱). می‌توان چنین گفت شیخ خزعل در برابر حکومت مرکزی ایران تا حدودی خودسرانه عمل می‌کرد و خود را امیری مستقل در بخشی از خوزستان به شمار می‌آورد و دولت ایران ادعا داشت که شیخ خزعل مقدار زیادی مالیات معوقه بدهکار است (کسروی، ۱۳۸۴، ۲۶۱-۲۵۹؛ لورین، ۴۵). اسنادی از طرف اداره خزانه‌دار کل دولت علیه ایران و رییس کل خزانه مملکت ایران مبنی بر عدم پرداخت مالیات توسط شیخ خزعل و دعوت از او برای همکاری با پیشکاران محصل مالیاتی صادر شد که بارها به شیخ اخطار داده شده که مالیات معوقه خود را با حکومت مرکزی در تهران تسویه نماید (سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۸۰۷-۲۹۳۰، شماره اسناد ۴۰۳۷۶، ۴۰۴۰۶ و ۴۰۱۵۵). با شروع جنگ جهانی اول

و حضور فعال نیروهای انگلیسی در ایران، قسمتی از خوزستان که منطقه تحت نفوذ شیخ‌خزعل بود بیش از پیش برای انگلستان اهمیت پیدا کرد. لرستان نیز در این دوره به‌خاطر واقع شدن در شمال خوزستان و به‌دلیل خودمختاری برخی سران ایلات و طوایف ساکن در آن از کنترل دولت مرکزی خارج گشت (مستوفی، ۶۳۷/۳؛ صفایی، ۱۵). اما در جاهای دیگر به‌ویژه در مناطق نزدیک به میدان‌های نفتی خوزستان، در محدوده‌ای که که شیخ‌خزعل بر آن حاکم بود؛ از ایلات محلی حمایت می‌کردند. شیخ‌خزعل در طول جنگ به انگلیسی‌ها در حفظ افراد و تجهیزاتی که آلمانی‌ها و عثمانی‌ها به آن چشم داشتند، کمک کرده، در عوض از کمک مالی و تسلیحاتی و به‌رسمیت شناختن نوعی خودمختاری برای خود در محمره و مناطق تحت نفوذش نسبت به حکومت تهران برخوردار شده بود و البته وی با حکومت مرکزی مخابره نموده و تعرضات دولت عثمانی به خاک ایران (خوزستان) را نیز گزارش می‌داد و در مقابل نیز حکومت مرکزی از او می‌خواست که در نشان دادن بی‌طرفی ایران در جنگ بین‌الملل کوشش نماید (اسناد کتاب سبز، ۹۱ و ۹۳ و ۱۰۶ و ۱۱۱؛ کدی، ۱۳۲-۱۳۱). اما در مراسله‌ی سفارت کبرای عثمانی به وزارت امور خارجه [ایران] در مورخه‌ی ۲۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق. ۱۸/ اسفند ۱۲۹۳ ش. ۱۰/ مارس ۱۹۱۵ م. آمده است که باینکه دولت ایران اعلان بی‌طرفی کرده است اما انگلیسی‌ها شیخ‌خزعل را به شلیک به‌طرف عثمانی‌ها تحریک نموده و شیخ نیز اوامر آنها را اجرا کرده است. همچنین شیخ عده‌ای از اعراب را فرستاده که اسلحه، اموال و احشام عثمانی‌ها را غارت نمایند (اسناد کتاب سبز، ۱۷۵). البته عثمانی‌ها لوله‌های نفت میان اهواز و مسجد سلیمان به‌دست قبیله‌هایی که عثمانی آنها را تحریک کرده بود به آتش کشیده شد و نقض بی‌طرفی ابتدا از جانب آنها بود، در مقابل نیز شیخ در حفظ لوله‌های نفت به انگلستان کمک می‌کرد (گرکه، ۱۳۷۷، ۱۶۳؛ لورین، ۵۹). در واقع تحریک سران قبایل عرب در خوزستان توسط این دو دولت درگیر در جنگ جهانی اول، هر دو نقض بی‌طرفی ایران بود. انگلستان به‌دلایلی مانند نزدیکی خوزستان به خلیج فارس، کشف نفت و رقابت با روسیه برای این منطقه اهمیت خاصی قائل بود (کجیاف، ۲۹۸). طبق ترجمه از بی‌سیم مسکو در ششم مهر ۱۳۰۳ ش. ۲۸/ سپتامبر ۱۹۲۴ م. به‌موجب اخبار واصله قنسول انگلیس، از سرحد جنوب برای شیخ‌خزعل، متصل بارهای اسلحه وارد می‌شود (شعبانی، ۱۳۵۵، ۲۰۲-۲۰۳). در واقع «از قرار تلگراف خصوصی انگلیس، شیخ‌خزعل خان سردار ارفع حکمران محمره گویا خیال یاغی‌گری با دولت دارد و اسلحه جمع می‌نماید» (سپهر، ۱۰۸۷/۲).

طرح مناسبات امنیتی سیلاخور_حسین آباد توسط شیخ خزعل

برای بررسی طرح مناسبات در پیشکوه_پشتکوه که توسط شیخ خزعل برای مقابله با حکومت مرکزی به وجود آمد، ابتدا لازم است که به جغرافیا و ایلات و طوایف مسلط بر این مناطق اشاره شود: سراسر منطقه لرستان فیلی به وسیله رشته کوه بلند و طولانی کبیرکوه که از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده به دو قسمت تقسیم می شود؛ منطقه ای که در غرب و جنوب غربی کبیرکوه قرار گرفته، پشتکوه و منطقه ای که در شرق و شمال شرقی آن واقع گردیده، پیشکوه گفته می شد (افشار، ۲۹). با توجه به موقعیت این نواحی طرح کمربند امنیتی که توسط شیخ خزعل در مرکز این دو ناحیه؛ سیلاخور و حسین آباد، با حمایت انگلیسی ها اجرا شد، مورد بررسی قرار گیرد. سیلاخور مخفف سیلاب خور بزرگ ترین زمین هموار استان لرستان در غرب ایران است که بیشترین مساحت شهرستان های بروجرد و دورود را در برمی گیرد. بنابر آثار موجود، اقوام مهاجم، هجوم های گسترده ای به این ناحیه داشته اند. سیلاخوری ها در افواج نظامی سابق ایران و هنگام جنگ به تهور و جنگاوری مشهور بوده اند. سیلاخور به دو بخش سیلاخور بالا (علیا) و سیلاخور پایین (سقلی) تقسیم می شود. سیلاخور بالا از جنوب ملایر و شرق نهاوند شروع شده تا حوالی بروجرد ادامه می یابد و هم اکنون مرکز عمده آن شهر اشترینان است. سیلاخور پایین هم بخش اصلی دشت سیلاخور است که از بروجرد شروع شده و در جهت جنوب شرقی تا دورود پیش می رود. این نواحی به دلیل وجود آب فراوان، خاک خوب و زمین هموار از کشاورزی پررونقی برخوردار بوده است (فراهانی، ۱۳۸۵، ۱۵۳/۱). با اینکه در سیلاخور چندین ایل و طایفه ساکن بودند اما عمده ترین آنها ایل بیرانوند بود. در زمان محمدشاه قاجار که در آن هنگام ایل بیرانوند رو به تزاید گذاشته بود و مناطق استقرار آنها از ناحیه هرو به سمت بروجرد و سیلاخور گسترش می یافت حسینعلی خان که در رأس ایل مزبور قرار گرفت، برای اینکه سرزمین های تازه ای جهت کشاورزی و دامپروری به دست آورد، درصدد دست اندازی به املاک و اراضی حاصل خیز دشت سیلاخور برآمد که در دست سادات و طایفه باجولوند بود. وی مدعی بود که خاک سیلاخور، مسکن اولیه اجداد او و بیرانوند بوده و حالا نیز باید به مالکان اولیه خود برگردد (والی زاده معجزی، ۱۳۸۹، ۱۹۲). در اواخر قاجار «خوانین عمده [زینبی از ایل بیرانوند] مانند غلامعلی خان، علیمردان خان و شیخ علی خان ناحیه حاصلخیز سیلاخور را به زور اشغال کرده بودند» (دوبد و دیگران، ۱۳۶۲، ۱۰۲). فیلیپاف، از قزاقان اعزامی برای مقابله با خوانین بیرانوند در بروجرد، جرم سران این ایل را تجاوز به بروجرد و تصرف املاک سادات و اخذ غنایم زیاد از مردم عنوان می کند (خواججه نوری، ۱۳۵۷، ۳۵). تنها بیرانوندها

بزرگترین و معروف‌ترین مانع بر سر راه ورود نیروهای دولتی به خرم‌آباد به شمار می‌آمدند. از آغاز مشروطه تا سال ۱۳۰۳ ش. / ۱۹۲۴ م. گردنه‌های میان بروجرد و خرم‌آباد را در دست داشتند. آنها افزون بر حفظ چنین موقعیتی می‌کوشیدند تا تسلط خود بر املاک سیلاخور را نیز تثبیت کنند. تلاش آنها برای دست یابی به این اهداف در قالب غارت کاروان‌ها، دستبرد به دشت نشینان سیلاخور سراوند، تصرف یا خرید املاک روستاییان اطراف بروجرد و نیز نبرد با نیروهای دولت دولتی صورت می‌پذیرفت. بیرانوندها رییس مطلقى نداشتند و بین خوانین آن؛ دودمان زکی‌خان و علیمحمدخان همواره رقابت وجود داشت و مانند سایر ایلات ریسی که همه فرمان او را گردن نهند یافت نشد. کدخدایان بیرانوند اعتنا چندانی به رؤسا و خوانین ایل نداشتند. در نتیجه چنین مشکلی سران (زینی) بیرانوند مانند علیمردان‌خان، شیخعلی‌خان و غلامعلی‌خان بر آن شدند تا در سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ ش. / ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ م. با کمک اشراف خرم‌آباد با عباس‌میرزا و امیراحمدی به توافق برند یا چاره‌ای برای حفظ ریاست خود بیابند اما از آنجا که مهم‌ترین خواسته آنها به رسمیت شناختن مالکیت‌شان بر املاک سیلاخور بود این توافق صورت نگرفت و به نبردی خونین میان دو طرف انجامید. افزون بر این مشکلات با قتل علیمردان توسط دو نفر از نوکرانش در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۲ م. سردرگمی رهبران بیرانوند را دو چندان کرد و زمینه را برای اردوکنشی امیر لشکرغرب فراهم نمود (دالوند، ۱۳۸۵، ۱۲۹-۱۲۸).

همان‌طور که اشاره شد خاک لرستان به واسطه کبیرکوه به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ پیشکوه (لرستان) در طرف مشرق و پشتکوه (ایلام) در سمت مغرب. خاک پشتکوه نیز بسیار حاصل‌خیز و قسمت اعظم آن مستور از جنگل است (عزت‌پور، بی‌تا، ۹۴-۹۳). پشتکوه در غرب ایران واقع شده و کردستان تا خوزستان و کشور عراق و از مشرق با پیشکوه (لرستان) و از مغرب با کشور عراق همسایه است (بدیع‌زاده، ۱۳۷۲، ۵۰/۲). والیان لرستان که بعد از اتابکان لر کوچک از طرف شاه‌عباس به والی-گری لرستان منصوب شدند ۱۳ نفر بودند (ساکی، ۱۳۴۳، ۲۸۸). آنها تا دوره قاجار همچنان از استقلال زیادی برخوردار بود (لمبتون، ۱۳۵۷، ۱۳۹). فتحعلی‌شاه برای کاستن قدرت والیان و محدود کردن قلمرو فرمانروایی آنها از طریق ایجاد نزاع و اختلاف در بین افراد خاندان والی پیشکوه به فرزندش محمدعلی-میرزا دولتشاه اقدام نمود (بهرامی، ۱۱۰-۹۹). مرکزیت سیاسی خاندان فیلی ابتدا شهر خرم‌آباد بود اما در اواسط سلسله قاجار، پیشکوه از حکومت ایشان منتزع شد تا زیر نظر حاکمان منصوب شده از تهران اداره شود، حکومت فیلی محدود به سرزمین پشتکوه به مرکزیت حسین‌آباد شد (حاتم‌وند و محمد سلیمان‌پور، ۱۳۹۵، مقدمه، ۱۲). با انتقال قدرت والیان به پشتکوه؛ حسن‌خان، حسین‌قلی‌خان و غلامرضاخان از والیان این منطقه بودند و به این ترتیب والی‌زاده‌های پشتکوه از نسل حسن‌خان فرزند

اسماعیل خان بودند. محمدحسین والی زاده معجزی علت جدایی والی زاده‌های پشتکوه را کشته شدن رؤسای طوایف لرستان به وسیله حسن خان می‌داند. زیرا بعد از این اقدام وی اقامت در خرم‌آباد را مصلحت ندید و به پشتکوه رفت (والی زاده معجزی، ۱۳۹۲، مقدمه، ۲۱). البته وی علت دیگر رفتن آنها به پشتکوه فشار دولت قاجار برای کوچک‌تر کردن قلمرو والیان لرستان بود (ساکی، ۳۰۶). پس از مرگ حسن خان والی، حکومت مرکزی قاجار در تلاش برای لرستان پشتکوه، دامنه نزاع را میان سه فرزند او گسترش داد تا آنکه حسین قلی خان فرزند حیدر قلی خان، مشهورترین والی لرستان که مردی جنگجو و کاردان بود به حکومت پشتکوه رسید و حسین‌آباد را پایتخت خود قرار داد. والی غلامرضاخان امیرجنگ فرزند ارشد حسین قلی خان ابوقداره پس از مرگ پدر در سال ۱۲۷۲ ش. / ۱۸۹۳ م. حکومت پشتکوه را به دست گرفت و در سال ۱۲۷۹ ش. / ۱۹۰۰ م. مظفرالدین‌شاه حکومت او را به رسمیت شناخت و ملقب به صارم‌السلطنه و سردار اشرف نمود (بهرامی، صص ۱۰۳ و ۱۰۶ و ۱۱۶-۱۱۵). وی آخرین والی پشتکوه بود که تا سال ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. در این منطقه حکومت داشت و مدعیان پر زوری برای حکومت خود نداشت و در حکومت بر پشتکوه حدود ۳۰ سال با راحتی و خوشی به سر برد (والی زاده معجزی، ۱۳۸۹، ۳۲۴-۳۲۳). در دوره والی‌گری غلامرضاخان بر پشتکوه مصادف بود با انقلاب مشروطه، جنگ جهانی اول و تغییر حکومت از قاجار به پهلوی بود. پس از حدود ۲۰۰ سال فرمانروایی خاندان والیان بر سراسر لرستان، حکومت آنها صرفاً به پشتکوه لرستان محدود شد و از این پس والیان لرستان فیلی را والیان لرستان پشتکوه نامیدند. در اواخر سلطنت قاجاریه، والی برای مقابله با قدرت نوظهور و فراگیر سردار سپه همواره با معارضات او از جمله اقلیت مجلس، شیخ خزعل و سران بختیاری در ارتباط بود (بهرامی، ۱۷۱ و ۱۰۰-۹۹). طبق اشاره رضاشاه پهلوی: «مهم‌ترین مطلبی که توجه مرا جلب می کرد، موضوع والی پشتکوه بود که تقریباً در سر راه یا پشت سر خزعل مجهز نشسته و بدون تهدید و سرکوبی او ممکن نمی‌شد که محاصره خوزستان صورت عملی به خود بگیرد. من مقدم بر هر امری مجبور بودم که از پشت سر او را تهدید نمایم و مجال ندهم که قوای خود را به کمک خزعل بفرستد. به این لحاظ با وجود زحمت فوق‌العاده به فکر افتادم که طویل‌ترین راه را اختیار کرده، از شمال غربی ایران اردویی تجهیز کرده و به جنوب غربی مملکت سوق دهم. به این معنی که از حدود ساوجبلاغ مکرری عبور کرده از کردستان و کرمانشاه گذشته و از نواحی قصر شیرین برونند به ابتدای خاک پشتکوه و در همان جا مجهز و مجتمع و منتظر امر و دستور من باشند» (پهلوی، ۱۳۵۵، ۱۱).

از سیلاخور تا حسین‌آباد

شیخ‌خزعل برای حفظ خویش بهرکاری دست می‌زد و طرح کمیته سعادت در سال ۱۲۸۸ش/۱۹۰۹م. را برای همکاری با یکدیگر و مقابله با خطرات و تهدیدات خوانین بختیاری و بازگشت احمدشاه قاجار به سلطنت انجام داده بود(ویلسون، ۱۸۵؛ اتحادیه، ۹۶؛ کجباف، ۹۵؛ کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۳۸۷-۳۸۸). خزعل حزب لیبرال جدیدی به نام حزب سعادت برای احیای آزادی سیاسی در ایران تشکیل داد. شیخ با سازمان دادن نیروهای سیاسی و فکری مثل لرها، بختیاری‌ها و جناح مخالف مجلس در یک جناح امیدوار بود رضاخان را از اریکه قدرت به زیر آورد(سترانک، ۱۳۸۷، ۳۴۰). به نوشته دولت‌آبادی «اشکال کار خوزستان وجود شیخ‌خزعل محرمه‌ایست که سال‌هاست خانواده‌اش در آنجا ریاست داشته‌اند و خودش در سایه بستگی باطنی به انگلیسیان در روزگار فترت ایران قدرت و نفوذ فوق‌العاده در تمام خوزستان یافته است و بدان می‌ماند که استقلالی برای خود قائل شده باشد و دولت مرکزی را هیچ بشمارد»(دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ۲۵۲/۴). اما باید این‌طور گفت که او مهم‌ترین اتکانش همواره به طرح مناسباتی از سیلاخور تا حسین‌آباد بود. زیرا اگر سیلاخور حفظ می‌شد، حسین‌آباد هم به دور از حمله حکومت مرکزی قرار می‌گرفت و این دو نقطه تضمین بقای شیخ‌خزعل بود. طبق روایت در یک مهمانی که والی پشتکوه، غلامرضاخان برگزار کرده بود و شیخ‌خزعل نیز حضور داشت، هنگام ورود شیخ‌علی‌خان زینبی معروف به امیرالعشایر از خوانین معتبر بیرانوند و همچنین از مالکان سیلاخور، والی به وی احترام زیادی گذاشت، شیخ‌خزعل ناراحت شده و سر فرصت والی را سرزنش کرده که به اندازه رییس یک ایل (بیرانوند) به او که شاه عربستان (خوزستان) احترام نمی‌گذارد! والی با توجه نقش شیخ‌علی‌خان در سیلاخور به عنوان مانع بر سر راه ورود نیروهای نظامی به پشتکوه و پشتکوه و خوزستان، به شیخ می‌گوید: «ای شیخ اگر شیخ‌علی‌خان نباشد نه من می‌مانم نه تو...»(روایت از باقر سپهوند(۱)؛ روزنامه ستاره ایران، سال ۹، شماره ۲۵، ص ۳، شنبه هشتم صفر ۱۳۴۲ق.). شیخ‌خزعل به حکومت مرکزی بی‌اعتماد شده بود زیرا با خوانین لرستان به‌ویژه در سال ۱۹ اسفند ۱۳۰۲ش/۱۰ مارس ۱۹۲۴م. که حتی امان‌نامه دریافت کرده بودن، اعدام گشتند(لورین، ۶۶؛ رزم‌آرا، ۱۳۲۰، ۱۳؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۲، ۹۶). انگلیسی‌ها به صورت‌های گوناگون و در سطوح مختلف از شیخ‌خزعل حمایت می‌کردند؛ حفظ امنیت منطقه خوزستان و بخش‌هایی از خلیج فارس، در چارچوب ایجاد مناطق حایل و حراست از هندوستان، محافظت از چاه‌های نفت، خطوط لوله و پالایشگاه آبادان، تضمین امنیت ارسال نفت، همکاری با شیوخ منطقه چون آل‌سعود و آل‌صباح، مقابله با تحرکات عثمانی‌ها از طریق همدستی

با انگلیسی‌ها و برپایی تشکیلات فراماسونری در خرمشهر؛ بخشی از خدمات عمده وی به انگلیسی‌ها تلقی می‌شود. از سوی دیگر انگلیسی‌ها علاوه بر شیخ خزعل به دیگر گروه‌های ایلاتی جنوب، بختیاری‌ها و اتحادیه خمسه اسلحه می‌رساندند و می‌کوشیدند این اقدامات را با عملیات پلیس جنوب که در سال ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۶ م. به وجود آورده بودند هماهنگ سازند. شیخ خزعل محمره را مانند یک شیخ‌نشین مستقل اداره می‌کرد و با خوانین محلی پیمان دوستی و اتحاد می‌بست (گرکه، ۱۶۷؛ کدی، ۱۱۴-۱۱۵؛ کجیاف، ۳۰۲-۳۰۱). در واقع «شیخ از دوستان وفادار تاج و تخت انگلستان بود» (ویلسون، ۱۴۶).

از اقدامات وی در این راستا این بود که برای لرها اسلحه می‌فرستاد و آنها را تحریک به اغتشاش می‌کرد. در واقع شیخ خزعل گذشته از اینکه قسمت‌هایی از خوزستان را در دست داشت در نتیجه سال‌های متمادی حکمرانی در این ناحیه عظیم و زرخیز پایه‌های نفوذ و قدرت خود را به نیروی زور و زر و اضافه و تحیب هرچه بیشتر مستحکم گردانیده و خوانین بختیاری و حتی بعضی ایلات و طوایف لرستان را نیز همراه خود ساخته بود و به اتکای نیروی محلی و کمک‌های این هواخواهان به‌قوای دولتی اهمیت نمی‌داد و چون می‌دانست که عبور نظامیان از کوه‌های لرستان و بختیاری بسی مشکل است و علاوه بر این سردار سپه در مرکز درگیری‌هایی داشت، او تصمیم گرفته بود که پیش از گشوده شدن شاهراه لرستان به خوزستان و تسهیل در کار اعزام نیرو و هم فراغت سردار از گرفتاری‌های مرکز، سپاهی را ترتیب داده که به مقابله با حکومت مرکزی بپردازد (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰، ۱۲۷-۱۲۶). با توجه به اینکه لرستان در همسایگی خوزستان بود و شیخ خزعل به خیال خام خودش قصد جدایی خوزستان از ایران را داشت و راه عبور آن از لرستان می‌گذشت لذا ابتدا باید لرستان تحت کنترل دولت مرکزی در می‌آمد و بعد از آن به مسئله شیخ خزعل پرداخته می‌شد. به همین خاطر بود که شیخ خزعل به خوبی به اوضاع لرستان نظارت داشت. نقش انگلستان در ایجاد مناسبات سیلاخور_ حسین‌آباد مشهود و ایجاد یک زنجیره در این منطقه از اقدامات شیخ خزعل برای جلوگیری از نفوذ حکومت مرکزی به محمره بود. چنانچه امیراحمدی نیز اشاره دارد که انگلستان در این راستا حامی شیخ خزعل بود (امیراحمدی، ۱۳۷۳، ۲۵۶). در در تلگرافی که لورن، وزیر مختار بریتانیا (۱۳۰۴-۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۵-۱۹۲۱ م.) به کرزن زد این‌گونه نوشت: «... باید به رضاخان فهماند که بریتانیا با تعهدات خاصی که مایل به اجرای آن است با شیخ محمره بستگی دارد و رضاخان نمی‌تواند سیاست مرکزیت خود را به نقطه‌ای ببرد که در آنجا با منافع انگلستان در تضاد است...» (لورین، ۶۱). البته شیخ خزعل بدون اجازه انگلستان کاری انجام نمی‌داد و حتی به جرأت می‌توان گفت که ارسال اسلحه برای لرها نیز به اشاره انگلستان

بود، چنانچه سترانک به نقل از خبرگزاری روستا بدین امر اشاره دارد: «روسیه به پخش اخباری در مورد خزعزل پرداخت و صورت بلند بالایی از خلافتکاری‌ها را به وی نسبت داد که از آن جمله مکاتبه با رهبران مجلس، فرستادن مبالغ هنگفتی پول به مخالفان رضاخان در مجلس، قرار دادن اسلحه و پول در اختیار لرها، تحریک قبایل علیه دولت مرکزی و اعزام حاجی منصور به اروپا برای ملاقات با شاه و سپس عزیمت به لندن برای تأسیس یک پادشاهی مجزا در خوزستان را می‌توان نام برد. در این گزارش‌ها ادعا شده بود که شماری از عوامل شیخ‌خزعزل، مسئولان حکومتی در اهواز را تهدید کرده و شیخ مقادیر زیادی اسلحه و مهمات به دزفول ارسال کرده است. این گزارش‌های منتشره توسط خبرگزاری روستا تا حدودی از سوی تی.ال.جکس، کفیل مدیر عامل شرکت نفت ایران و انگلیس، مورد تأیید قرار گرفت» (سترانک، ۳۳۵؛ اسناد شاه‌بختی، ۱۳۷۳، ۱۹). البته قصد روس‌ها، آزار انگلیسی‌ها به - عنوان حامی شیخ‌خزعزل بود به‌همین خاطر شایعات درباره اقدامات شیخ‌خزعزل هم از داخل و هم در خارج توسط اجانب آشفته بود و بدین‌منظور وزارت جنگ در ۲۷ عقرب (آبان) ۱۳۰۳ ش. / ۱۸ نوامبر ۱۹۲۴ م. متوجه درج وقایع در جراید مخالف شده و حکمی در رابطه با عدم چاپ اخبار غیرصحيح در جراید منتشر کرد (سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۹۳۰۰۵۴۵۲، شماره سند ۴۰۲۷۳). بعد از آن شیخ‌خزعزل به‌صورت علنی در پی آن بود که هم برای خویش و هم برای حامیان خویش در منطقه از مجلس تأمین بگیرد؛ زیرا بعد از آگاه شدن او از حرکت نیروهای مرکزی به‌سمت خوزستان، شیخ‌خزعزل تصمیم خود مبنی بر ایستادگی را ابراز داشته و اعتراف کرد که با لرهای کهگیلویه، والی پشتکوه و امیرمجاهد بختیاری در تماس بوده است. وی گفت تازمانی که حقوق دوستانش نیز به‌رسمیت شناخته نشود به‌حمایت از آنان ادامه خواهد داد (لورین، ۶۸). حتی مجلس نیز حامی رضاخان در این امر بود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۳۹۱، مجلس پنجم، جلسه ۸۵). یک تلگرام مبنی بر تمرد شیخ‌خزعزل در مجلس خوانده شد و حتی از طرف وزارت داخله حکمی مبنی بر انتشار متن تمرد ارسال شد (سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۹۳۰۰۲۵۷۰، شماره اسناد ۱۰۲۷۳ و ۴۰۳۵۲). در واقع این تأمین در پی حمایت از همین محوری بود که شیخ به‌وجود آورده بود.

عملیات حکومت مرکزی؛ تسخیر سیلاخور، خرم‌آباد و خوزستان، ۱۳۰۳ -
 ۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۴-۱۹۲۲ م.

موقعیت کوهستانی، وجود عشایر ستیزه‌جو و ضعف حکومت مرکزی باعث افزایش آشوب و ناامنی در لرستان به‌ویژه در عصر قاجار شد. همان‌طور که رضاخان عوامل شورش و ناامنی در لرستان را اینگونه بیان می‌کند: «لرستان قطعه‌ایست کوهستانی و پوشیده از جنگل‌های انبوه، جلگه‌ها و دشت‌های خرم آن را، سلاسل جبالی احاطه کرده است جز تنگه‌های باریک و گردنه‌های خطرناک لغزنده معبری ندارند. سال‌هاست که طوایف چادرنشین این ولایت از موقع استثنایی مستحکم خود و از ضعف مرکز استفاده کرده و لرستان را حصارى فتح نشدنی ساخته بودند ... دولت هم معتقد گشته بود که لرها به قدری قوی هستند که قلع و قمع آنها از محالات است» (پهلوی، ۹۴-۹۳). در واقع اوضاع در لرستان بسیار وخیم بود و خان‌های لر کسی نبودند که بیمی از تجمع آنها و ضدیت با دولت مرکزی در کار باشد. منتهی تخطی آنها تا حدود بروجرد بود. باوجود این سردار سپه، که می‌خواست امنیت را در تمام ایران قائم کند، لرستان را نیز مورد توجه خود قرار داد (مستوفی، ۵۱۱/۳). زیرا لرستان به دلیل مسلح بودن همه‌ی اهالی آن، به دلیل ناتوانی حکام آن از حکومت مرکزی جدا شده و همه‌ی ساکنین حوزه‌ی غرب را تهدید می‌کرد (اسناد نخستین سپهبد ایران، ۱۳۷۳، ۳۵-۳۴). در زمان رضاخان سیاست وی مبتنی بر تمرکزگرایی بود و حذف عشایر به‌عنوان مخالفان حکومت مرکزی بود؛ و با ارتش جدید یک رشته عملیات موفقیت‌آمیز علیه قبایل و طوایف شورشی انجام داد که در سال ۱۳۰۲ ش. ۱۹۲۳ م. شامل لرهای جنوب غربی هم بود (والی‌زاده، ۱۳۵۵، ۱۳۹؛ آبراهامیان، ۱۳۸۸، ۱۴۹). به‌نوشته کسروی: «عشایر که از آغاز مشروطه سر به خودسری آورده بجز تاخت‌وتاز و راهزنی کاری نداشتند. بی‌گفتگو است که دسته عمده از این عشایر بختیاران و لران بودند که آنکه لرستان است که از سال‌ها رشته فرمانبرداری را پاره کرده و راه خرم‌آباد و بروجرد را که یکی از شاه‌راه‌های ایران است به روی کاروانیان بسته بودند» (کسروی، ۲۶۶). در پاییز سال ۱۳۰۲ ش. ۱۹۲۳ م. دولت مرکزی هم برای پایان دادن به شورش لرستان و هم برای باز کردن جاده‌ای که خوزستان را به مرکز وصل می‌کرد، قوای عمده‌ای به فرماندهی امیراحمدی به لرستان حرکت کرد. سه فوج آهن، سوار و تیپ پیاده لشکر غرب در بروجرد و فوج مستقل منصور، به سمت بروجرد حرکت کرده این قوا مجموعاً در بروجرد متمرکز شدند. بیرانوندها که (به سرکردگی خوانین زینبی) در فاصله بین زاغه تا تنگ زاهدشیر متمرکز شده و مسلح و آماده حمله به قشون لشکر غرب بودند و تا اواخر آذر همین سال پس از درگیری‌های متعدد و سنگین عشایر لرستان را شکست داده و امیراحمدی وارد خرم‌آباد شد (امیراحمدی، ۲۰۳-۲۰۵؛ کرونین، ۱۳۹۳، ۳۱۹). امیراحمدی بعد از فتح خرم‌آباد توسط امیراحمدی عده‌ای از خوانین لرستان را به دار آویخت: سران لر نیز مانند مهرعلی‌خان امیرمنظم رییس حسنوندها و شیخعلی‌خان و سردارخان و میرزاخان زینبی از

سران بیرانوند دستگیر و در دادگاه نظامی، محکوم به اعدام شدند. شیخعلی‌خان زینبی یکی از بزرگترین رؤسای ایل بیرانوند که بعد از فتح خرم‌آباد توسط امیراحمدی به همراه مهرعلی‌خان حسنوند به همراه اتباعشان دستگیر شده و اعدام شدند. بیرانوندها به‌ویژه پس از اعدام رهبران‌شان در مورخه‌ی ۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۳ ش./۱۹۲۴ م. علاوه بر تقاضای کمک از شیخ‌خزعل و ابوقداره با طوایف بالاکریوه و چگنی و پاپی و قسمتی از سگوندها نیز همدست شدند. از ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۳ ش./۸ می ۱۹۲۴ م. خرم‌آباد به مدت ۳۸ روز در محاصره این اتحاد قرار گرفت و ارتش خرم‌آباد را از محاصره در آورد. ده روز بعد در ۲۶ خرداد سال ۱۳۰۳ ش./۱۹۲۴ م. ساخولی تنگ زاهدشیر توسط افراد ایل پاپی، سگوند و بیرانوند محاصره شد. این محاصره نیز شکسته شد و افراد مسلح ایل به کوه‌ها پناه بردند (خواججه‌نوری، ۱۴۱؛ رزم‌آرا، ۱۵-۱۴). بعد از سفر امیراحمدی به تهران برای حمایت از جمهوریت رضاخان و جانشینی شاه‌بختی بجای او در لرستان، بیرانوندها موفق شدند قبایل دالوند، کائدرحمت و پاپی را با خود همراه کرده و خرم‌آباد را به محاصره در آورند در واقع سرکوب عشایر و فتح خرم‌آباد در سال ۱۳۰۲ ش./۱۹۲۳ م. زمینه شورش در سال ۱۳۰۳ ش./۱۹۲۴ م. در زمان سرتیپ شاه‌بختی شد که با بازگشت دوباره امیراحمدی سرکوب شد. در مقایسه با عملیات نظامی پاییز ۱۳۰۲ ش./۱۹۲۳ م. عملیات فتح مجدد خرم‌آباد در این نوبت با سهولت بیشتر و درگیری‌های سبک‌تری صورت گرفت (والی‌زاده‌معجزی، ۱۳۸۲، ۱۰۰؛ بیات، ۱۳۷۳، مقدمه، ۱۵-۱۷؛ کاتم، ۶۴). بعد از فتح دوباره خرم‌آباد، زمینه برای فتح خوزستان فراهم شد و اردوی دولتی به‌سرکردگی امیراحمدی به‌طرف خوزستان حرکت کرد. امیراحمدی در یک حکم که در روز سه‌شنبه ۲۷ عقرب (آبان) ۱۳۰۳ ش./۱۸ نوامبر ۱۹۲۴ م. برای عموم کدخدایان طوایف لرستان صادر نمود، این حرکت را جهت محو و نابود نمودن ریشه فساد متمرذین خوزستان عنوان کرد (طبق اسناد تقی‌خان سپهوند).

قبل از فتح لرستان «سالیان دراز قوای مرکزی دولت قادر بر عبور از این خطه [لرستان] و ورود در آن سامان (خوزستان) نبود» (پهلوی، ۴). سردار سپه از کودتا به‌بعد که زمام امور به دستش افتاد، گویی پیش‌بینی کرده بود که خزعل در چنین موقعی سر به شورش و سرکش خواهد برداشت و لذا جهد وافی داشت که به هر نحو شده راه شوسه خرم‌آباد به خوزستان را که مهم‌ترین شاهراه ایران است، بگشاید که بتواند از این راه نیروهای ارتش را در خوزستان تمرکز دهد (والی‌زاده‌معجزی، ۱۳۸۲، ۱۲۷). ظهور رضاخان و آغاز قدرت‌نمایی او مقارن زوال قدرت و کاهش اعتبار شیخ‌خزعل و تمام حکام محلی صاحب‌نام بود (سعیدیان‌جزی، ۲۹۷). در گزارشی از جنرال کنسولگری انگلیس در اصفهان در روز چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۰۱ ش./۲۰ دسامبر ۱۹۲۲ م. به سرپرسی لورن آمده است که سردار ظفر بختیاری اظهار

داشته است که به گمان او وزیر جنگ برای خوزستان نقشه‌هایی در سر می‌پروراند و نسبت به شیخ-خزعل احساسات دوستانه ندارد و نظر به مناسبات نزدیک شیخ با انگلیسی‌ها نسبت به او بدگمان و بی-اعتماد است. سردار سپه آشکارا اظهار داشته است که باید در خوزستان قوای نظامی داشته باشد (شعبانی، ۱۳۳۶، ۲۷۱). به همین منظور هنگامی که سردار سپه به سرکوبی اشرار لرستان اقدام نمود، شیخ خزعل نگران عاقبت کار خود شد و با صرف پول زیاد از تسلیم لرها و آرامش لرستان جلوگیری می‌کرد (یکرنگیان، ۱۳۳۶، ۲۷۱). به همین دلیل شیخ به تکاپو افتاد، چنانچه امیراحمدی بعد از تسخیر خرم‌آباد یک روز با اشرار درگیر و تلفاتی هم به سربازان حکومتی و هم به اشرار وارد می‌شود که در بین کشته‌شدگان اشرار "کشته‌ای را با چپه و عقال و زین و برگ برنزی" دیده می‌شود که از اتباع شیخ خزعل است. در نتیجه تفحصات معلوم می‌شود که لرهای پشتکوه به زعامت غلامرضاخان ابوقداره و جمعی از اتباع شیخ خزعل به کمک طوایف لرستان شتافته و نقشه آنها این بوده است که با فرستادن ۳۰۰ سوار زبده امیراحمدی را زنده دستگیر سازند و دوباره لرستان را به حالت اولیه‌اش برگردانند که نقشه آنها عقیم ماند (امیراحمدی، ۱۳۴۲). در گزارشی که در همان سال ۱۳۰۳ ش آمده است «شخصی به نام اسدالله سگوند که از دولت-خواهان است، اظهار دارد که طوایف دیرکوند، قلاوند، میر و جودکی به قول [شیخ] خزعل و والی پشتکوه متحد شده و بیعت کرده‌اند که با اردوی نظامی درگیر شوند» (اسناد شاه‌بختی، ۱۰۵). شیخ خزعل که قصر زیبایی به نام فیلیه در ساحل شط داشت، حدود ۳۰۰ خان و کدخدا از لرستان را برای دادن پول و سلاح به این قصر دعوت کرد و آنها را در برگشت مجهز نمود. بعد از آن آوازه کمک شیخ خزعل به مخالفان حکومت مرکزی در لرستان باعث شد افرادی از لرستان برای گرفتن کمک به نزد او بروند. طبق روایت یکی از معمرین: «در هنگامی که هجوم لشکر غرب به لرستان شروع شده بود عده‌ای از لرستان برای گرفتن سلاح و پول به محمره نزد شیخ خزعل رفته بودند که نه تنها به آنها کمک نکرده بود بلکه آنها را از خود رانده بود (دمورگان، ۲۷، دیولافوا، ۶۱۵، روایت از مرحوم حاج اکبر محمدی-نیا (۲)). چنانچه در یک سند نیز به این امر اشاره شده است که چند نفر مانند میرشفیخ‌خان، پسر سرهنگ‌خان دریکوند، عباس‌خان و فاضل سگوند از جمله این افراد بودند که نزد شیخ رفته اما مایوس برگشته‌اند و به خاطر همین به ضدیت شیخ خزعل عده‌ای قاطر و حیوان و حشم از حوالی دزفول به غارت برده‌اند (اسناد نخستین سپهبد ایران، ۱۸۰). ایل بیرانوند نیز که در متن جنگ قرار گرفته بود از دولت مرکزی تبعیت نمی‌کرد، هدف نخست رضاخان برچیدن بساط قسمت عده‌ای از این ایل به-سرکردگی خوانین زینبی در سیلاخور بود که چون سدی جلوی نفوذ نیروهای مرکزی به داخل لرستان را گرفته بودند (روایت از مرحوم حاج اردشیر محمدی سپهوند (۳)). رضاخان معمولاً با تمام ایل شورشی

هم یکباره مواجه نمی‌شد و تنها تیره یا طایفه خطاکار را سرکوب می‌کرد. با هر یورش دولت به بخشی از ایل، قدرت آن در مجموع تضعیف می‌شد. بسیاری از جنگجویان ایل به قتل می‌رسیدند، سلاح‌ها ضبط می‌شدند و رهبران شورش یا اعدام می‌شدند یا به تهران تبعید می‌گردیدند. بعد از فتح لرستان از اهداف حکومت مرکزی «باز کردن راه خوزستان بود. رضاشاه ترجیح می‌داد هرچا قدرت دولت مرکزی به مبارزه طلبیده می‌شود حضور پیدا کند و قدرت طاغی را در هم بشکنند(فراهانی، ۶۹/۲؛ کاتم، ۶۴-۶۲). رضاخان در این باره اشاره دارد که: «من سرکوبی اشرار لرستان و تخته‌قاپو کردن آنها را از جهت وجهه همت خویش قرار دادم که بتوانم خط فاصل بین خوزستان و عراق را مفتوح نمایم و خوزستان را که در تمام ادوار سلطنت قاجار لانه‌ی ناامنی و قتل‌وغارت و یاغی‌گری و عدم اطاعت بوده‌است، امن و آرام‌سازم و به خودسری‌های یک خائن وطن‌فروش که خود را امیر مستقل این خطه خوانده‌است، خاتمه دهم»(پهلوی، ۴). رضاخان نیز دریافته بود شیخ‌خزعل حکومت مرکزی را به مبارزه طلبیده بود. ایجاد محور سیلاخور-حسین‌آباد از اقدامات شیخ‌خزعل برای جلوگیری از نفوذ حکومت مرکزی به خوزستان بود اما در هر حال ناسیونالیست‌ها نظر مساعدی نسبت به عشایر و ایلات نداشتند. در واقع این محور را می‌توان به‌نوعی مظهر آشوب ایلات و عشایر و مانع بزرگی بر سر راه وحدت و یکپارچگی کشور دانست(کاتم، ۶۲). «بالاخره آقای سردار سپه تصمیم قطعی گرفته‌اند که با خون و آتش که بهترین وسیله‌ای است برای سیاست ملک و نظم کشور، به این ترمرد و عصیان خاتمه دهند...»(روزنامه شفق سرخ، ۱۴ آبان سال ۱۳۰۳ش، ۱). رضاخان به‌عنوان بخشی از برنامه‌اش برای یکپارچه‌سازی ایران، به عملیات نظامی متوسل شد که در نتیجه آن شیخ‌خزعل هم علناً سر به شورش برداشت. عملیات نظامی رضاخان با موفقیت همراه شد و لورین برای شیخ‌خزعل امان‌نامه گرفت. وی تا پایان عمرش در ۱۳۱۵ش/۱۹۳۶م. در تهران در خانه تحت بازداشت بود(لورین، ۸۲-۸۰؛ کدی، ۱۴۱). به‌رحال شیخ-خزعل باید قربانی سیاست تمرکزگرایی رضاخان می‌شد: «من نمی‌توانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین‌النهرین و شامات، خزعل را امیر بالاستقلال خوزستان معرفی نمایند ... شیخ‌خزعل مخصوصاً چون استنباط کرده بود که علت غایی عزیمت من به لرستان، باز کردن خط خرم‌آباد و سوق قشون به دزفول و خوزستان بوده، بی‌اندازه اظهار وحشت و اضطراب کرده و قطعاً درصدد اعمال نظر برآمده که مبادا قشون و اسلحه و غیره به ساحت خوزستان اعزام شود. نظایر همین اظهار وحشت و تهدیدات را هنگامی که در لرستان اقامت داشتم از طرف آنها مشاهده کرده بودم»(پهلوی، ۹). در واقع شیخ‌خزعل که امید انتزاع خوزستان و تشکیل حکومتی مستقل را در سر داشت و توسط بیگانگان حمایت می‌شد در ۱۷ قوس (آذر) سال ۱۳۰۳ش/۸ دسامبر ۱۹۲۴ م. تسلیم دولت مرکزی به سرکردگی رضاخان

شده و تأمین دریافت نمود(قائم‌مقامی، ۱۳۳۵، ضمیمه، ۱۳۰-۱۲۹؛ سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. سند شماره ۱۰۲۷۳). بعد از آن در برخی شعارها و از جمله در نوشته‌های ارباب قلم از رضاخان باعنوان منجی ایران یاد شده است(روزنامه جبل‌المتین، سال ۱۳۳۳ق. شماره ۳، ۲۳؛ روزنامه نصیحت، سال ۱. ضمیمه شماره ۳۹، ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۳ق/۱۹ دی ۱۳۰۳ش، ۲). یک نکته اینکه «دولت انگلیس تعهد کرده بود تا زمانی که نامبرده نسب به حکومت مرکزی ایران وفادار بماند و از دستورات صادره مقامات تهران پیروی کند از او حمایت و پشتیبانی نماید و تربیتی دهد که دولت ایران حقوق موروثی او را حفظ کرده و املاک و مستغلات او را ضبط ننماید»(ویلسون، ۱۶۹). البته این از نیرنگ‌های استعمار انگلیس بود که شیخ را در برابر تقویت حکومت مرکزی تنها گذاشت و او را فدای سیاست توافق با حکومت مرکزی ایران نمود. شیخ‌خزعل در انتقال به پایتخت در مورخه‌ی چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت سال ۱۳۰۴ش. ۶/ مه ۱۹۲۵م. ابتدا به خرم‌آباد و سپس در مورخه‌ی دوشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ش. ۱۱/ مه ۱۹۲۵م. تحت‌الحفظ وارد تهران شد(روزنامه ایران، شماره ۱۸۱۵، چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت سال ۱۳۰۴ش، ۳ و شماره ۱۸۱۹، دوشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ش، ۲). بعد از دستگیری و انتقال شیخ‌خزعل به پایتخت حتی روزنامه نسیم شمال که در ماجرای جمهوری احساسات مذهبی علما و مردم را بر ضد جمهوری‌خواهی تحریک می‌کرد، در جریان فتح خوزستان به صف مداحان سردار سپه پیوست و به‌توصیف فتح و ظفر رضاخان اشاره می‌نماید(روزنامه نسیم شمال، پنجشنبه ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۴۳، سال ۸. شماره ۳۸، ۱). عزاوای هم در این خصوص اشاره دارد «و طالت مدة إمارته و اكتسبت استقرارا و إن دولة إيران سخطت عليه و علی أمراء آخرین فانتزعت الإمارة منه فی ۲۰ نيسان سنة ۱۹۲۵م. و بقى فی حجر إيران إلی أن توفى فی ۲۶ مایس سنة ۱۹۳۶م.(عزاوای: ۴۹/۷).

عملیات علیه والی و تصرف پشکوه

پس از پایان کار شیخ‌خزعل در خوزستان، عملیات علیه مخالفان در لرستان دوباره از سرگرفته شد و رضاخان اعلامیه‌ای مبنی بر اطمینان ساکنان لرستان تا ابتدای خوزستان از وجود نیروهای مرکزی و تهدید آنها در جهت اقدامات بی‌رویه علیه نظامیان صادر نمود(آرشیو سازمان اسناد ملی ایران. سند شماره ۲۹۳-۱۵/۵۸/۲). باینکه سیلاخور و خوزستان به‌دست نیروهای مرکزی افتاده بود ولی پشکوه هنوز در دست والی غلامرضاخان بود و رضاخان نیز که تمام حکام و خوانین خودمختار را

برانداخته بود قصد داشت که بهر شیوه‌ای که بود والی را نیز قربانی اهداف تمرکزگرایی در ایران نماید. همزمان نیز گزارش‌هایی از طرف وزارت مالیه مبنی بر ظلم و اجحاف والی بر رعایا داده شد. در این گزارش چنین آمده که حدود ۱۰۰ خانوار با خیل و خشم از پشتکوه متواری شده و به شیوخ عراق عرب، پناهنده شده‌اند (سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، سند شماره ۲۴۰-۴۶۱۰). نیروهای رضاخان از سال ۱۳۰۱ ش/۱۹۲۲ م. سرکوبی عشایر لرستان را آغاز کردند و تا شمال خوزستان پیشروی کردند. والی پشتکوه و دیگر خوانین همجوار لرستان، این حرکت رضاخان را تهدیدی برای خود می‌دانستند. چنانچه در اسفند ۱۳۰۲ ش/۱۹۲۳ م. عده‌ای از خوانین زینبی بیرانوند، از مقابل نیروهای دولتی گریختند و به پشتکوه نزد ولی‌الله‌خان علی‌محمدی که مشاور والی غلامرضاخان بود، پناه بردند و به توسط ولی‌الله‌خان به وی پیشنهاد اتحاد علیه نظامیان دولتی را دادند که والی نپذیرفت ولی آنها را هم به قوای دولتی تحویل نداد. ولی بعدها خزاعی گفته بود که ولی‌الله‌خان چند بار به والی پیشنهاد کرده بود که با این قدرتی که دارند (نیروی نظامی والی و قشون بیرانوند) مشترکاً به پایتخت حمله کنند و تهران را تصرف کنیم (روایت از حاج غلام‌رضا محمدی سپهوند (۴)؛ فراهانی، ۵۶۷/۱ والی - زاده معجزی، ۱۳۸۲، ۱۴۷). اما والی برطبق یاسای (رسم و آیین) خانوادگی تابع حکومت مرکزی و مخالف این امر یعنی شورش علیه حکومت مرکزی بود و حتی با کمک سرهنگ پورزند ایل بیرانوند را از پشتکوه به پیشکوه کوچانید (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۲، ۳۸ و ۴۰ و ۱۰۵-۱۰۴؛ آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۱۰۸۰۰۰۰۲). البته در رابطه با دست داشتن شیخ‌خزعل و والی در شورش لرستان، در گزارشی به نمره‌ی ۱۵۸۳، ۲۱ ثور [اردیبهشت] ۱۳۰۳ ش/۱۱ مه ۱۹۲۴ م. شاه‌بختی که در خرم‌آباد توسط عشایر لرستان محاصره شده است، وی گزارش می‌دهد که «کل ایلات (لرستان) فعلاً متحد و عموماً به طرف شهر حمله‌ور شده‌اند از طرف والی پشتکوه و شیخ‌خزعل نیز به آنها مساعدت شده و در ادامه دادن به عملیات خودشان تأکید به عمل می‌آید. حتی ۱۲ بار فشنگ نیز جهت ایلات داده و در بین آنها تقسیم نموده است» (اسناد شاه‌بختی، ۹۰-۸۸). شیخ‌خزعل به والی قول همه‌گونه مساعدت از جمله پول و اسلحه را داده بود و والی هم در جواب گفته بود که خوانین بیرانوند و بالاگریوه در نزد من حاضر و از هیچ‌گونه مساعدت مضایقه ندارند (اسناد نخستین سپهبد ایران، ۱۸۲). در مقابل این عمل والی پشتکوه و خوانین لرستان نیز از شیخ‌خزعل حرف‌شنوی داشتند (ویلسون، ۱۷۳). البته این همکاری والی به زمان جنگ جهانی اول برمی‌گشت زیرا در آن زمان با میانجی‌گری شیخ‌خزعل، انگلیسی‌ها با والی پشتکوه روابطی برقرار کرده بودند (گرکه، ۲۶۰).

در پاییز سال ۱۳۰۲ش/۱۹۲۳م. که شیخ خزعل به سردار سپه یاعی شد، سردار سپه از غلامرضاخان والی لرستان خواست که در مبارزه با شیخ خزعل قوای دولت را یاری دهد و دو سه هزار نفر سوار و تفنگچی به یاری او بفرستد و نیز ایل بیرانوند را که قسمت عمده آنها در پشتکوه اقامت داشتند، خلع سلاح سازد و غرض سردار سپه این بود که والی را از حلقه اتحاد با خزعل خارج سازد؛ زیرا به او گزارش داده بودند که والی در نهران با شیخ خزعل علیه قوای لرستان متحد شده است. والی در این مورد با برادرش شهابالدوله مشورت کرده و شهابالدوله او را بدین کار ترغیب نموده، لکن والی در این مورد کوتاه آمده بود. در زمانی که شیخ خزعل قریب ۳۰ هزار نفر از مردان عرب و بختیاری و لرستانی را تجهیز کرده بود که با قوای دولت درآویزد، عده‌ای از طوایف کرد که در کردستان و کرمانشاه سکونت داشتند، به قصد یاری دادن به قوای سردار سپه مسلح شده و به منظور حمله به خزعل خان از راه پشتکوه به سمت خوزستان به حرکت درآمدند. غلامرضاخان والی که ظاهراً از این نیرو هراسیده بود فرمان داد تا سواران او و سایر طوایف مسلح شده دور قرارگاه اردو گرد آمدند تا اینکه عده آنها به ۱۸۰۰۰ بالغ شد. والی این عده را به قصد جنگ با قوای دولت ایران و یا به نیت جنگ با خزعل تجهیز نکرده بود؛ بلکه غرض او یک اقدام احتیاطی بود که هرگاه سرتیپ پورزند فرمانده قوای پشتکوه خیال حمله به او را داشته باشد با این قوا به دفاع پردازد. والی چون مشاهده کرد که قوای دولت ایران سوءنیتی درباره او ندارند، نامه‌ای به سرتیپ پورزند نوشت که اکنون ۱۸ هزار نفر سوار و تفنگچی رزم دیده و کارآزموده پشتکوه را در تحت فرماندهی خود دارد و با این عده، همه کاری از او ساخته است؛ ولی از آنجایی که از جد اعلائی خود وصیت نامه‌ای دارد که به اولاد خود وصیت نموده که هرگز در مقام مخالفت با پادشاه وقت نباشد؛ لذا هرگز در مقام معارضة با قوای دولت نخواهد بود و غیر از اطاعت کاری انجام نخواهد داد. تاریخ مراجعت والی اوایل سال ۱۳۰۳ش/۱۹۲۴م. بود و تا سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م. به حکومت خود ادامه داد. اما در این سال‌ها هم چندان بیکار ننشست و در برخی توطئه‌ها و دسیسه‌ها شرکت می‌جست چنانچه با بعضی ایلات مانند بیرانوند، جودکی و سگوند و همچنین رشیدالدین کردستانی متفق می‌شد و اوضاع لرستان، کردستان و پشتکوه را ناآرام می‌کرد (سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. شماره ردیف ۲/۶۲۸/۱۹۰، سند شماره ۱۴۵۲). در این سال سردار سپه که این هنگام بر اورنگ سلطنت ایران تکیه زده بود چند فقره کارهای مهم از والی خواست که از آن جمله خلع سلاح پشتکوه و اجرای قانون نظام وظیفه و ... بود. والی که خیال می‌کرد شاه ایران نظرش با او مساعد نیست، سخت رنجیده و به بغداد رهسپار گردید (والی زاده معجزی، ۱۳۸۲، ۱۷۷-۱۷۵). در واقع پس از تصرف کامل پشتکوه توسط نیروهای رضاخان والی غلامرضاخان به عراق متواری شد (فراهانی، ۵۸۹/۱).

غلامرضاخان آخرین والی پشتکوه در ۱۳۰۷ش. به‌طور مسالمت‌آمیز این منطقه را ترک کرد و به عراق پناهنده شد و در همان‌جا درگذشت. بدین‌سان حکومت والیان که حدود ۳۴۰ سال بر لرستان و ایلام دوام یافته بود به کلی برچیده شد (رجبی، ۱۳۷۵، ۱۰۹-۱۰۸).

نتیجه

شیخ‌خزعل برای امنیت خود از جانب شمال طبق با طرح یک مناسبات که از سیلاخور در پیشکوه تا حسین‌آباد در پشتکوه امتداد داشت، توانست با ارسال اسلحه به مخالفان حکومت مرکزی در لرستان یعنی خوانین زینبی بیرانوند و والی پشتکوه تا مدت‌ها از نفوذ حکومت مرکزی در منطقه تحت-نفوذ خویش، خوزستان، جلوگیری کند. از دلایل همکاری والی غلامرضاخان (که حسین‌آباد و سیلاخور را زیر نظر داشت) با شیخ‌خزعل و تلاش برای حفظ کمر بند امنیتی می‌توان بدین موارد اشاره کرد: یک. ارتباط والی و شیخ‌خزعل؛ والی برای مقابله با رضاخان همواره با معارضان او از جمله شیخ‌خزعل در ارتباط بود. در واقع حمایت والی از خوانین زینبی بیرانوند در سیلاخور در جهت اهداف یک نیروی پوشالی برای خویش و هم در جهت اهداف طرح حفظ خوزستان توسط شیخ‌خزعل بود. دو. اعدام خوانین بیرانوند که در نزد والی پناهنده بودند؛ بیرانوندها پس از اعدام رهبران‌شان یعنی بیشتر خوانین زینبی بیرانوند [در سال ۱۳۰۲ش./۱۹۲۳م. توسط امیراحمدی] علاوه بر تقاضای کمک از شیخ‌خزعل و والی پشتکوه با طوایف بالاگریوه و چگنی و پاپی و قسمتی از سگوندها نیز همدست شدند. در واقع در زمانی که خوانین شورشی و متواری زینبی بیرانوند از والی تقاضای کمک کرده بودند ولی‌الله‌خان علی‌محمدی بیرانوند (سپهوند) به‌عنوان مشاور در نزد والی بسر می‌برد و این خواه‌نخواه ولی‌الله‌خان را در این تقاضا سهیم می‌کرد زیرا وی از بنی‌اعمام این خوانین شورشی بود و این خبر یعنی تحریک والی علیه نظامیان به گوش امرای لشکر غرب رسیده بود که در سال ۱۳۰۴ش./۱۹۲۵م. ولی‌الله‌خان به-همین‌خاطر اعدام شد. با نگاهی به اسامی خوانینی که توسط خزاعی به جوخه اعدام سپرده شدند در می‌یابیم که بیشتر آنها خوانین شورشی بیرانوند هستند که به دربار والی پناه برده بودند و این اقدام خزاعی علایق شخصی او نبود بلکه در راستای سیاست حکومت مرکزی برای منهدم کردن سران شورشی زینبی بیرانوند بود زیرا قبلاً آنها در سیلاخور یک سر این محور بودند. سه. ادامه پناهندگی خوانین در نزد والی؛ پس از اینکه سیلاخور توسط قوای غرب فتح شد، با اینکه یک سر این محور در دست رضاخان افتاده بود ولی همچنان پشتکوه به مرکزیت حسین‌آباد در دست والی بود و پناهگاهی

برای فراریان عشایر مخالف با حکومت مرکزی از جمله شورشیان ایل بیرانوند از خوانین زینبی بود. چهارم اقدام برای گرفتن تأمین از مجلس توسط شیخ خزعل برای خود و حامیانش؛ این اقدام توسط شیخ خزعل ثابت کرد که وی برای جلوگیری از نفوذ حکومت مرکزی با سایر مخالفان دولت مانند والی و لرها در ارتباط بوده است. پنجم ارسال سلاح برای خوانین زینبی توسط والی به اشاره شیخ خزعل؛ زیرا اگر والی راضی نبود خزعل این کار را نمی‌کرد. ششم کارشکنی و تلاش برای قتل و یا ربودن فرماندهان قوای غرب در لرستان توسط شیخ خزعل.

یادداشت‌ها

- ۱- باقر سپهوند پسر مرحوم رحیم‌خان و ساکن روستای دهنوروز در دهستان ده‌پیر شمالی در شمال خرم‌آباد می‌باشد. ناگفته نماند رحیم‌خان پسر مرحوم تقی‌خان سپهوند (و. ۱۳۰۶ش.) است که از خوانین معتبر لرستان و رییس خاندان سپهوند (علیمحمدی بیرانوند) در زمان حمله قوای لشکر غرب در سال ۱۳۰۲ش. به لرستان بود.
- ۲- مرحوم حاج اکبر محمدی‌نیا (و. ۱۳۹۹ش.) از اهالی شهر خرم‌آباد بود در هنگام گفتن روایت در سال ۱۳۹۴ش. حدود ۹۸ سال از عمرش گذشته بود.
- ۳- مرحوم حاج اردشیر محمدی سپهوند (و. ۱۳۹۴ش.) از اهالی روستای اسکین علیا در دهستان ده‌پیر شمالی، پدرش عزیزالله‌خان (و. ۱۳۴۹ش.)، رییس خاندان سپهوند در عصر پهلوی بود که در سال ۱۳۹۴ش. درگذشت.
- ۴- حاج غلام‌رضا محمدی سپهوند ساکن شهر خرم‌آباد و برادر کوچک‌تر مرحوم حاج اردشیر می‌باشد.

منابع

- _ آبدیان، حسین. (۱۳۸۵). ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- _ آبراهامیان، پرواندا. (۱۳۸۸). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گلمحمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، چاپ پانزدهم.
- _ اتحادیه، منصوره. (۱۳۷۹). رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه. تهران: نشر تاریخ ایران.
- _ اسناد تقی‌خان خاندان سپهوند، محل نگهداری: کتابخانه شخصی حاج غلام‌رضا محمدی سپهوند.
- _ اسناد نخستین سپهبد ایران. (۱۳۷۳). به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات.
- _ اسناد سرهنگ شاه‌بختی. (۱۳۷۳). به کوشش کاوه بیات، تهران: شیرازه.
- _ اسناد کتاب سبز. (۱۳۶۳). تهران: نشر تاریخ ایران.
- _ افشار، حسنعلی. (۱۳۸۲). سفرنامه لرستان و خوزستان. به تصحیح حمیدرضا دالوند، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- _ امیراحمدی، احمد. (۱۳۷۳). خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- _ اوپنهایم، ماکس. (۱۳۸۷). من البحر المتوسط الی الخلیج، تعریب محمود کبیو، جلد ۲، لندن، دارالوراق- للنشر المحدوده.
- _ بدیع‌زاده، ربیع. (۱۳۷۲). جغرافیای مفصل ایران، جلد ۲، تهران: اقبال، چاپ پنجم.
- _ برزگر، شبنم. (۱۳۸۸). «ایران؛ بریتانیا و خزعل»، فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، زمستان، صص ۳۷-۲۱.
- _ بهرامی، روح‌الله. (۱۳۸۸). سلسله والیان لرستان، تهران: حروفیه.
- _ پهلوی، رضا. (۱۳۵۵). سفرنامه خوزستان، گردآورنده فرج‌الله بهرامی، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی، چاپ دوم.
- _ خلیلی، جعفر. (۱۳۶۵). موسوعه العتبات المقدسه، جلد ۶، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.
- _ خواجه‌نوری، ابراهیم. (۱۳۵۷). بازیگران عصر طلایی؛ زندگی سپهبد امیراحمدی، تهران: جاویدان، چاپ دوم.
- _ خودگو، سعادت. (۱۳۸۶). لرستان در انقلاب مشروطیت، خرم‌آباد: شاپورخواست.
- _ دالوند، حمیدرضا. (۱۳۸۵). انقلاب اسلامی در لرستان. جلد ۲، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- دويد، بارون و ديگران. (۱۳۶۲). دو سفرنامه درباره لرستان، ترجمه سكندر امان‌اللهی و لیلی بختیاری، تهران: بابک.
- دمورگان، ژاک. (۱۳۳۵). سفرنامه، ترجمه و ضمیمه از جهانگیر قائم‌مقامی. تهران: طهوری.
- دولت‌آبادی، یحیی. (۱۳۷۱). حیات یحیی، ج ۴، تهران: عطار، چاپ پنجم.
- دیولافوا، مادام. (۱۳۷۸). سفرنامه، ترجمه علیمحمد فره‌وشی، تهران، قصه‌پرداز.
- رجبی، سیدامین و سیدصفر. (۱۳۷۵). «والیان لرستان»، لرستان‌نامه. به‌کوشش سیدفرید قاسمی. خرم-آباد: پیغام، صص ۹۸-۱۱۰.
- رزم‌آرا، حاج‌علی. (۱۳۲۰). جغرافیای نظامی ایران؛ پیشکوه، تهران: ستاد بزرگ ارتشداران.
- روایت‌ها از مرحوم حاج اکبر محمدنیا، مرحوم حاج اردشیر و حاج غلامرضا محمدی سپهوند و باقر سپهوند.
- روزنامه ستاره ایران. شنبه هشتم صفر ۱۳۴۳ق. سال ۹. شماره ۲۵. ص ۳.
- روزن، فریدریش. (۱۳۹۵). خاطرات شرقی، ترجمه اصغر حاتم‌وند و محمد سلیمان‌پور، خرم‌آباد: اردیبهشت‌جانان.
- روزنامه ایران. شماره ۱۸۱۵. ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۴ش. ص ۳ و شماره ۱۸۱۹. ۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۴ش. ص ۲.
- روزنامه شفق سرخ. ۱۴ آبان سال ۱۳۰۳ش. ص ۱.
- روزنامه جبل‌المتین. سال ۳۳. شماره ۳. ص ۲۳.
- روزنامه نسیم شمال. ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۴۳. سال ۸. شماره ۳۸. ص ۱.
- روزنامه نصیحت. سال اول. ضمیمه شماره ۳۹. ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۳. ۱۹دی ۱۳۰۳ش. ص ۲.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. اسناد شماره ۲۴۰-۴۶۱۰ و ۱۰۲۷۳ و ۱۴۵۲.
- سازمان اسناد ملی ایران. سند شماره ۱۰۸۰۰۰۰۰۲ و ۱۵/۵۸/۲-۲۹۳.
- سازمان اسناد ملی ایران. شماره ردیف ۲۹۳۰۰۵۴۵۲. شماره سند ۴۰۲۷۳.
- سازمان اسناد ملی ایران. شماره ردیف ۲۹۳۰۰۲۸۰۷. شماره اسناد ۴۰۳۷۶، ۴۰۴۰۶ و ۴۰۱۵۵.
- سازمان اسناد ملی ایران. شماره ردیف ۲۹۳۰۰۲۵۷۰. شماره اسناد ۱۰۲۷۳ و ۴۰۳۵۲.
- ساکی، علی‌محمد. (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، خرم‌آباد: مطبوعات.
- سپهر، عبدالحسین‌خان. (۱۳۸۶). مرآت‌الوقایع مظفری، ج ۱ و ۲، به‌تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب.
- سپهوند، اسماعیل و محمدعلی نعمتی و ستار بازوند. (۱۳۹۵). «دورق؛ هجوم کعبی‌ها، خروج افشارها»، اولین کنگره قزلباشان در ایران و آناتولی، اردبیل؛ دانشگاه محقق اردبیلی، ۲۵ مرداد، صص ۱-۱۲.

- سترانک، ویلیام تئودور. (۱۳۸۷). حکومت شیخ خزعل بن جابر، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، تهران: مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم.
- ستوده، منوچهر. (۱۳۸۵). نامنامه ایلات و عشایر و طوایف، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سعیدیان جزی، مریم. (۱۳۸۴). «نقش شیخ خزعل در تحولات جنوب ایران در اواخر حکومت قاجاریه»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ. جلد ۳، اصفهان: دانشگاه اصفهان، صص ۳۱۰-۲۸۷.
- شریف‌الدوله، میرزا علیمحمدخان. (۱۳۸۸). گفتار منظوم، پژوهش و نگارش سیدیدالله ستوده، خرم‌آباد: شاپورخواست.
- شعبانی، علی. (۱۳۵۵). طراح کودتا، تهران: مرکز تحقیقات.
- صفایی، ابراهیم. (بی‌تا). رهبران مشروطه؛ رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه، بی‌جا: شرق.
- عزاوی، عباس. (۱۳۸۳). موسوعه تاریخ‌العراق بین احتلالین، جلد ۷، بیروت، الدارالعربیة للموسوعات.
- عزت‌پور. (بی‌تا). جغرافیای نو، تهران: کتابخانه مظفری.
- غنی، سیروس. (۱۳۸۷). ایران؛ برآمدن رضاخان برافتادن قاجار، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، چاپ دوم.
- فراهانی، حسن. (۱۳۸۵). روزشمار تاریخ معاصر ایران. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- قزوینی، مهدی. (۱۳۸۲). المزار، بیروت، دارالرافدین.
- کاتم، ریچارد. (۱۳۸۵). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر، چاپ چهارم.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۰). دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز، چاپ دوم.
- کجیاف، علی‌اکبر. (۱۳۸۴). «سیاست شیخ خزعل در جنوب ایران و خلیج فارس در برابر انگلیس و رضاشاه»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس، به‌اهتمام اصغر منتظرالقائم، اصفهان: دانشگاه اصفهان، صص ۳۱۴-۲۹۵.
- کدی، نیکی‌آر. (۱۳۸۱). ایران در دوران قاجار، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، چاپ سوم.
- کرونین، استفانی. (۱۳۹۳). رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی تافب‌فر، تهران: جامی، چاپ دوم.
- کسروی، احمد. (۱۳۸۴). تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران: دنیای کتاب.
- گرکه، اولریخ. (۱۳۷۷). پیش به سوی شرق، ترجمه پرویز صدری، تهران: سیامک.
- لمبتون، آنه. (۱۳۷۵). ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی. تهران: جاودان‌خرد.
- لورین، سرپرسی. (بی‌تا). شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی، بی‌جا: بی‌نا.
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۸۴). شرح زندگانی من، جلد ۳، تهران: زوار.

_ والی‌زاده، اسماعیل. (۱۳۵۵). خاطره‌ها؛ خاطره‌های سرلشکر علوی‌مقدم، تهران: مرکز تحقیقات.
 - مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی. (۱۳۹۱). مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، نگارش سوم، مشروح مذاکرات دوره ۲۴.

- _ والی‌زاده معجزی، محمدرضا. (۱۳۸۰). تاریخ لرستان؛ روزگار قاجار، تهران: حروفیه.
 _ _____ . (۱۳۸۲). تاریخ لرستان؛ روزگار پهلوی، تهران: حروفیه.
 _ _____ . (۱۳۸۹). نام‌آوران لرستان، تهران: حروفیه.
 _ والی‌زاده معجزی، محمدحسین. (۱۳۹۲). خاطرات من، خرم‌آباد: شاپورخواست.
 _ ویلسون، آرنولد. (۱۳۶۳). سفرنامه، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: وحید، چاپ دوم.
 _ هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۸۱). تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
 _ یکرنگیان، میرحسین. (۱۳۳۶). گلگون‌کفنان. تهران: علمی.